

تحلیل استعاره‌های مفهومی «عشق» در حکایت شیخ صنعان

امید وحدانی فر^{۱*} - صفورا انتظاری^{۲**}

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بجنورد، بجنورد، ایران - دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات روایی، دانشگاه کوثر، بجنورد، ایران

چکیده

در این پژوهش رویکرد زبان‌شناختی استعاره مفهومی عشق در حکایت شیخ صنعان *منطق الطیر* عطار را با توجه به نظریه لیکاف و جانسون بررسی کرده‌ایم. به این منظور حکایت ذکر شده را به سه دوره شریعت، طریقت و حقیقت تقسیم کرده‌ایم و برای درک مفاهیم انتزاعی عشق به تبیین نگاشت‌های مورد نظر در هر دوره به روش تحلیلی - تطبیقی پرداخته‌ایم و نمونه‌هایی از ابیات حکایت مورد بحث را بر اساس استعاره مفهومی عشق مورد بررسی قرار داده‌ایم. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عطار برای بازنمایی عشق در حکایت شیخ صنعان از انواع استعاره‌های مفهومی بهره برده است. استعاره‌های خرد به کار رفته در روساخت این حکایت دارای زیرساختی پایه‌ای به نام «عشق عرفانی» هستند که آن‌ها را انسجام می‌بخشند. کلان‌استعاره‌های موجود در این حکایت نیز از نظر بسامدی در سه دسته استعاره هستی‌شناختی، استعاره جهت‌ی، استعاره ساختاری قرار می‌گیرند. توجه به استعاره‌های موجود در حکایت ذکر شده، نشان می‌دهد که استعاره کلان «خداوند عشق است» به عنوان مرکزی‌ترین استعاره است و تمام استعاره‌های خرد در تکامل این کلان‌استعاره به کار رفته‌اند.

کلیدواژه: استعاره مفهومی، عطار، شیخ صنعان، عشق، عرفان.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۳/۱۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۴/۱۵

*Email: o.vahdanifar@gmail.com (نویسنده مسئول)

**Email: entezarisafoora@gmail.com

مقدمه

زبان یکی از مهم‌ترین ابزارهای برقراری ارتباط میان موجودات است که در این بین انسان‌ها از آن به صورت واژه‌های کلامی استفاده می‌کنند. شناخت زبان و مفاهیم هر جامعه ما را در شناخت عقاید، آداب و سنن آن یاری می‌رساند. یکی از ابزارهای شناخت جوامع انسانی، بررسی و تحلیل استعاره‌های موجود در زبان آن‌ها است. از این رو یکی از تأثیرگذارترین دستاوردهای زبان‌شناسی جدید، طرح اندیشه استعاره‌های مفهومی است. از منظر کلاسیک، استعاره از زبان قابل تفکیک و در حقیقت آرایه‌ای است که می‌توان آن را برای به دست آوردن تأثیرات ویژه و از پیش‌اندیشیده به زبان وارد کرد. این تأثیرات به زبان یاری می‌رساند تا به هدف نهایی خود؛ یعنی آشکار کردن واقعیت جهانی که بدون تغییر در پشت آن قرار دارد، برسد. (ر.ک. هاوکس ۱۳۷۷: ۱۳۵) با کاربست این نوع استعاره، دیدگاه اندیشگانی آن جامعه، بازتاب می‌یابد که برگرفته از شالوده فکری و هویت فردی افراد آن اجتماع است. نظام ادراکی انسان دارای سرشتی استعاری است که به شکل ناخودآگاه و غیرارادی در زندگی روزمره انسان به کار گرفته می‌شود. برای نخستین بار:

«جرج لیکاف و مارک جانسون در سال ۱۹۸۰ نظریه بلاغیون سنتی در ارتباط با استعاره را به چالش کشیدند. آن‌ها با انتشار کتاب *استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم*، دیدگاه تازه‌ای در ارتباط با استعاره، مطرح کردند. تحقیقات لیکاف و جانسون ثابت کرد که کاربردهای استعاره محدود به حوزه مطالعات ادبی و کاربرد واژه، عبارت یا جمله نمی‌باشد، بلکه استعاره نقشی مهم در شناخت و درک پدیده‌ها و امور دارد و در اصل یک مدل فرهنگی در ذهن ایجاد می‌کند.» (هاشمی ۱۳۸۹: ۱۲۱)

در زبان‌شناسی، درک و فهم یک ایده یا یک حوزه مفهومی بر اساس ایده یا حوزه مفهومی دیگر می‌باشد. (ر.ک. کووچش ۲۰۱۰: ۱۷) این نظریه علاوه بر زبان، شیوه درک

س ۱۸- ۶۸- پاییز ۱۴۰۱ ————— تحلیل استعاره‌های مفهومی «عشق» در حکایت شیخ صنعان/ ۲۳۳

ما از مقولات انتزاعی جهان نیز بر اساس استعاره می‌دانند. در نتیجه استعاره، فرایندی ذهنی و شناختی به حساب می‌آید. در این نظریه حوزه مفاهیم پیچیده بر اساس حوزه مفاهیم ملموس و قابل فهم درک می‌شود. به معنای دیگر «استعاره‌های مفهومی، تجربه‌های فرد در حوزه‌های مشخص و ملموس را به کار می‌گیرد و او را قادر می‌سازد تا مقوله‌هایی که در حوزه‌های ناشناخته و نامأنوس هستند، درک کند.» (لیکاف: ۱۹۸۰: ۱۲۴) کمی بعد از رونق و شکوفایی پژوهش‌های زبانشناختی درباره استعاره‌های مفهومی، زبانشناسان به مطالعه ساخت استعاره‌ها در حوزه‌های عاطفی مانند: خشم و ترس، شادی، عشق، غم و... علاقه نشان دادند که در این زمینه می‌توان به آثار گوناگون کووچش اشاره کرد. (ر.ک. عباسی ۱۳۹۷: ۱۲۰)

اهمیت و ضرورت پژوهش

بر اساس نظریه استعاره مفهومی، عشق عارفانه و صوفیانه در حکایت «شیخ صنعان» منطقی‌الطیر مورد بررسی قرار می‌گیرد. هدف از این بررسی یافتن استعاره‌های معمول و متداول عرفانی، عاشقانه و صوفیانه این داستان است.

سؤال و روش پژوهش

پژوهش حاضر به روش تحلیلی - توصیفی در پی پاسخ به پرسش‌های زیر است:
الف) دیدگاه اندیشگانی عطار در حکایت «شیخ صنعان» نسبت به عشق چگونه است؟

ب) بر اساس هستومندهای متن کدام خرده‌استعاره‌ها، کلان‌استعاره مکتوب را موجب شده‌اند؟

پیشینه پژوهش

تاکنون بررسی‌های گوناگونی در روایت شیخ صنعان انجام شده که در این جستار به چند نمونه اشاره می‌شود: آتش‌سودا (۱۳۹۱)، در «تحلیل رمزشناختی داستان شیخ صنعان» به بررسی رمزشناختی داستان شیخ صنعان *منطق الطیر* عطار پرداخته و نمادهای آن را با توجه به روایت متون مقدّس از خلقت آدم و حوا و هبوط آن دو از بهشت به زمین تحلیل کرده و داستان ذکر شده را بر این اساس که ارائه تصویری عاشقانه از سرگذشت انسان است، واکاوی کرده است. رسولی و کیومرثی (۱۳۹۸)، در مقاله «بررسی مفهوم عشق از دیدگاه رابرت استرنبرگ در حکایت شیخ صنعان عطار و نمایش‌نامه فانتزی شیخ صنعان محمدحسین میمندی‌نژاد» مفهوم عشق را از دیدگاه رابرت استرنبرگ بررسی کرده‌اند. افراخته و همکاران (۱۳۹۸)، در مقاله «دلایل بلاغی ذکر نهاد در داستان شیخ صنعان از دیدگاه علم معانی» اغراض بلاغی و ذکر نهاد را در حکایت شیخ صنعان مطالعه کرده‌اند. رضایور (۱۳۹۸)، در «نقد و تحلیل الگوی تفسیری هاروت و ماروت در داستان شیخ صنعان با تکیه بر نظریهٔ بیش‌متنیت ژرار ژانت» با تکیه به نشانه‌های موجود در دو داستان ذکر شده، روایت هاروت و ماروت را یکی از پیش‌متن‌های اصلی و الهام‌بخش عطار در داستان شیخ صنعان قلمداد کرده و رابطهٔ بیش‌متنیت را در آن حاکم دانسته‌اند. حسینی و همکاران (۱۴۰۰)، در «نقد اسطوره‌شناختی حکایت شیخ صنعان در *منطق الطیر* عطار نیشابوری بر مبنای نظریهٔ مناسک گذار» با بررسی میزان مطابقت ساختار اسطوره‌ای مناسک گذار با سیر و سلوک صوفیانهٔ شیخ صنعان در *منطق الطیر* عطار و با تأکید بر ماهیت آئینی تصوّف ضمن تأویل روان‌کاوانهٔ هر یک از مراحل گذر عرفانی شیخ صنعان نشان داده‌اند که ساختار روایی حکایت با الگوی چهار مرحله‌ای نظریهٔ مناسک گذار هم‌خوانی دارد. داودی‌مقدم (۱۳۸۸)، در مقاله «سبک‌شناسی حکایت شیخ صنعان از دیدگاه تقابل نشانه‌ها» به عناصر رمزی و

هنجارگریزی‌های نمادین موجود در حکایت مورد بحث پرداخته و نتیجه گرفته که عطار در حوزه کاربرد نشانه‌های تقابلی و تکرار تضادها در بافتی ماهرانه و هدف‌مند، بسیار توانا و صاحب سبک است. فهیمی نجم (۱۳۹۲)، در پایان‌نامه «بررسی جلوه‌های عاشق و معشوق در داستان شیخ صنعان با ترجمان‌الاشواق ابن عربی» بازتاب حقیقت و مجاز و رمزگونه بودن این دو اثر عرفانی را در آن دو مشخص کرده است. مهربانی (۱۴۰۰)، در «استعاره‌های مفهومی در حکایت شیخ صنعان و دختر ترسا از منطق‌الطیر عطار و ارزیابی ترجمه انگلیسی آن از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی - فرهنگی» به تبیین فرهنگی و روان‌شناختی استعاره مفهومی پرداخته و نحوه ترجمه این استعاره را در متن ترجمه شده این حکایت بررسی کرده و نتیجه گرفته است که مفاهیم فرهنگی در زبان مقصد کار ترجمه را دشوار می‌کند. در هیچ کدام از این پژوهش‌ها به تحلیل استعاره‌های مفهومی «عشق» در حکایت شیخ صنعان پرداخته نشده است.

مبانی نظری

استعاره

بشر برای به دست آوردن آگاهی و درک پدیده‌های جهان همواره از نمادهای زبانی بهره برده است که این نمادها از درون خود جامعه نشأت می‌گیرد تا انسان به درک پدیده‌های هستی‌شناختی و مفاهیم انتزاعی و غیرملموس در ورای طبیعت آن پی ببرد. از جمله ابزارهای مناسب برای رسیدن به این مفاهیم انتزاعی، استعاره‌ها هستند. استعاره‌ها اغلب از طریق حالت‌ها و یا از طریق ابزارهای ارتباطی غیر از زبان منتقل می‌شوند. به عنوان نمونه در *شاهنامه* فردوسی استعاره همواره در کنار

نقش ادبی که ایفا می‌کند، منتقل‌کننده مفاهیم گوناگون نیز هست. شاید نخستین برخورد با زیباترین استعاره شاهنامه را بتوان این بیت از فردوسی دانست:

اگر تندبادی برآید ز کنج به خاک افکند نارسیده تُرنج
(فردوسی ۱۳۶۶: ۱۱۷)

ارسطو در کتاب‌های *بوطیقا* و *ریطوریقا* اینگونه بیان داشته که «استعاره عبارت است از استعمال نام چیزی برای چیز دیگر.» (هاوکس ۱۳۷۷: ۱۲) پس از ارسطو نیز، اندیشمندان دیگری دیدگاه‌های گوناگونی ارائه کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به سیسرون، گوئیتیلانوس و ریتوریکا آدهرنیوم اشاره کرد. در رشته‌های گوناگونی همانند روان‌شناسی، فلسفه، الهیات و... از استعاره سخن گفته شده و هر کدام استعاره را بر حسب توصیفات علم مربوط بیان کرده‌اند که تعریف هر کدام در حوزه درک و شناخت آن علم است، اما لیکاف و جانسون (۱۹۸۰)، استعاره را از دیدگاه سنتی را به چالش کشیدند. استعاره از دیدگاه سنتی آرایه‌ای ادبی، تزئینی و حاشیه‌ای است، اما لیکاف و جانسون تعریف متفاوتی از استعاره به کار بستند؛ آن دو استعاره را درک و تجربه چیزی بر اساس چیز دیگر دانستند. در این دیدگاه شناختی، زبان دارای ساختار مفهومی ویژه‌ای است. که شامل دو حوزه مفهومی مبدأ و مقصد است. در استعاره مفهومی مفاهیم انتزاعی و پیچیده و غیر ملموس را به وسیله حوزه معنایی ملموس و عینی بیان می‌کنند تا حوزه پیچیده و انتزاعی درک‌پذیر و ملموس شود. (ر.ک. کووچش ۲۰۰۲: ۲۴-۱۶) لیکاف و جانسون در استعاره‌هایی که *باور داریم* بیان داشته‌اند که «استعاره صرفاً به زبان تعلق ندارد و در انحصار واژه‌ها نیست. وقتی می‌گوییم، نظام مفهومی انسان به شکل استعاری ساخت‌بندی و تعریف شده، در واقع به همین نکته اشاره می‌کنیم. ما واقعاً می‌توانیم استعاره‌ها را به مثابه الفاظ زبانی در نظر بگیریم؛ زیرا استعاره‌ها در نظام مفهومی هر فرد جای دارند.» (۱۳۹۶: ۲۶) استعاره مفهومی به سه دسته تقسیم می‌شود: استعاره جهتی، استعاره ساختاری و استعاره هستی‌شناختی.

استعاره جهتی شامل آن دسته از استعاره‌ها است که اغلب با جهت‌های فضایی همانند بالا و پایین و یا درون و بیرون در ارتباط هستند. در این گونه استعاره‌ها یک نظام از مفاهیم با کمک جهت‌های فضایی در قالب نظام مفهومی دیگری ارائه داده می‌شوند. همانند آنکه در بیان تواضع می‌گوییم: همهٔ بندگان روی بر خاک نهادند. لیکاف و جانسون در «استعاره‌هایی که باور داریم» برای معرفی این استعاره به بیان تجربهٔ فیزیکی و فرهنگی مؤثر در نوع این استعاره پرداخته‌اند و تجربه‌های فرهنگی هر ملت را در نوع استعارهٔ جهتی آنان مؤثر دانسته‌اند. (ر.ک. ۱۳۹۶: ۳۸)

استعارهٔ ساختاری در واقع چیزی فراتر از اندازهٔ جهت‌های استعارهٔ جهتی و یا هستی‌شناختی است. در این نوع از استعاره‌ها به مباحثی می‌پردازیم که در مجموع یا آن‌ها را به طور مستقیم تجربه کرده‌ایم و یا با تجربیات ما در ارتباط هستند. لیکاف و جانسون اساس این استعاره را ساماندهی یک مفهوم در چارچوب مفهوم دیگر می‌دانند. همانند آنکه بگوییم: زمان منبع است. زمان امری قابل ارزیابی است و می‌توان آن را سنجید و آن را به مثابهٔ اهداف گوناگون در نظر بگیریم. (ر.ک. همان: ۱۱۷) تفاوت استعارهٔ ساختاری با استعارهٔ جهتی و هستی‌شناختی در این است که «در استعاره‌های جهتی و هستی‌شناختی عمدهٔ استعاره‌سازی ما بر اساس شباهت میان تجربیاتی است که از اشیاء فیزیکی و جسم‌مان داریم و در واقع پایه‌های تجربی حسّی‌سازی و مفهومی کردن تا حدود زیادی روشن است؛ در حالی که در استعاره‌های ساختاری ما بر پایهٔ تجربیات و ادراکات فرهنگی و اجتماعی دست به مفهومی‌سازی می‌زنیم.» (هاشمی ۱۳۹۴: ۵۲ و ۵۳) استعارهٔ هستی‌شناختی، برخورد انسان با محیط پیرامون و کسب تجربه از این برخورد، طرح اولیهٔ این نوع استعاره را می‌سازد. در واقع در این نوع استعاره بسیاری از مفاهیم، پدیده‌ها، رخدادها در قالب مفاهیمی ملموس و تجربه شده برای انسان بیان می‌شود. برای نمونه زمانی که مولانا می‌گوید: «شادی غم‌سوز تویی» (مولوی ۱۳۸۶: ۱۵۶)، مفهوم شادی را با کمک ویژگی‌های آتش همانند گرمابخشی و روشنایی بیان می‌کند. همچنین جان‌بخشی نیز در حوزهٔ استعارهٔ هستی‌شناختی بررسی می‌شود؛ زیرا «جان‌بخشی

زمانی رخ می‌دهد که به یک موجود بی‌جان و غیر انسان، ویژگی جاندار و انسان بدهیم، مانند جمله «زندگی مرا به بازی گرفت» که در آن زندگی، به عنوان یک مفهوم انتزاعی برای فهم بهتر، انسان فرض شده است.» (توفیقی و همکاران ۱۳۹۵: ۱۳۰)

از نظر لیکاف استعاره مفهومی مجموعه‌ای از نگاشت‌های صورت گرفته بین دو حوزه مبدأ و مقصد است و بین آن‌ها ارتباط برقرار می‌کنند و باعث درک ویژگی‌های حوزه مفهومی مقصد در قالب ویژگی‌های حوزه مفهومی ملموس و آشنای مبدأ می‌شود. حوزه‌های مبدأ و مقصد، مطابق با نظریه استعاره مفهومی، انسان برای درک هر مفهوم از مفاهیمی که از پیش درک کرده استفاده می‌کند. ساز و کار استعاره بدین گونه است که امری انتزاعی در قلمرو هدف یا همان «حوزه مبدأ» قرار گرفته که به وسیله مفهومی عینی یا همان «حوزه مقصد» درک می‌شود. درواقع آن حوزه مقصد به دلیل ساختارمند بودن و حسی بودن مفاهیم آن قابل درک‌تر می‌شود. استعاره مفهومی حاصل تعامل این دو حوزه است که تصویرسازی را به وجود می‌آورد و می‌تواند شامل هر نوع از تجربیات حسی و انسانی باشد. لیکاف و جانسون برای طرح این مبحث از عنوانی به اسم «نگاشت» استفاده می‌کنند که درواقع همان ارتباطی است که میان این دو حوزه شکل گرفته است. لیکاف بر این باور است که استعاره، منتقل‌کننده ساختار، روابط داخلی، منطق الگوی شناختی و کانون معنای اصلی حوزه مبدأ به حوزه مقصد است. بر این مبنا استعاره مفهومی دارای سه رکن اصلی نگاشت، حوزه مبدأ و حوزه مقصد است. نگاشت، مفهوم اصلی در استعاره‌های مفهومی و روشن‌کننده ارتباطی نزدیک بین مجموعه مفاهیم ذهنی و مفاهیم عینی است. (گرادی ۲۰۰۷: ۱۹۰) که گزاره یا انطباق نیز نامیده می‌شود. حوزه مبدأ، مجموعه‌ای با مفاهیم انتزاعی‌تر و ذهنی‌تر و حوزه مقصد، مجموعه‌ای با مفاهیم عینی‌تر و ملموس‌تر است. (ر.ک. کووچش ۲۰۰۰: ۴) در اصل مفاهیم انتزاعی در حوزه نظام مفهومی انسان با کمک گرفتن از مفاهیم عینی سازمان‌دهی می‌شود، براین اساس، زبان مشخص می‌کند که در ذهن خود مفاهیم عینی را چگونه درک و بیان کنیم.

بحث اصلی

از قرن ششم تا هشتم هجری به علت وجود بحث‌های جدید در عرفان از جمله بحث تجلی و مستقل شدن عرفان عاشقانه از عابدانه، جنبه‌های دیگری از صفات و افعال انسانی مانند زیبایی، جلوه‌گری، آرایش کردن و... در آثار عرفانی به میان آمده است. (ر.ک. هاشمی ۱۳۹۴: ۵۷) بنابراین از آن زمان به بعد عشق جزئی مهم و جدانشدنی احوال و مقامات تصوّف شده است و آثار بسیاری در ارتباط با عشق صوفیانه سخن به میان آورده‌اند. *منطق‌الطیر* عطار نیز یکی از همان رساله‌ها است که در آن عشق عارفانه به تصویر کشیده شده است. عطار نیشابوری در آثار گوناگونش به‌ویژه در *مختارنامه* و *منطق‌الطیر* به تدوین نظامی نمادین منسجم پرداخته که از رهگذر همین نظام نمادین در میان شاعران عارف، صاحب سبکی ویژه شده است. عطار در هر کدام از باب‌ها، شیء نمادین را در مرکز توجه خود قرار می‌دهد و حوزه مفهوم‌سازی و وصف را می‌گستراند تا آن شیء به یک رمز عمیق بدل شود. شمع، گل، اجزاء بدن معشوق، زلف، چشم، قد، لب و... عوامل طبیعی چون باد و باران، دریا، خاک، ابر، شبنم و... از نمادهای مطرح در آثار عطار هستند. (ر.ک. فتوحی ۱۳۸۵: ۲۳۰) با توجه به این که عرفا بر این باورند که عشق در مسیری دایره‌ای حرکت می‌کند و این عشق از دو قوس صعود و نزول شکل یافته که در قوس نزول جریان عشق از پروردگار به خلق صورت می‌گیرد؛ یعنی وحدت به کثرت و در این سیر، خداوند عاشق است و مخلوق، معشوق و در قوس صعودی عکس این جریان در پیش است و عشق می‌خواهد تا به اصل خویش بازگردد، خلق عاشق است و پروردگار معشوق اوست، یعنی کثرت به وحدت. (هاشمی ۱۳۹۴: ۲۱۲) بنابراین، در این سیر عاشقانه، عشق در مسیری دوّار در حرکت می‌باشد. گاهی خلق عاشق است و خداوند معشوق و گاهی خداوند عاشق است و خلق معشوق.

با توجه به مطالب بالا، در این میان به بررسی و تحلیل یکی از حکایت‌های *منطق‌الطیر عطار* (شیخ صنعان و دختر ترسا) می‌پردازیم که در آن عشق خداوند به بنده (وحدت به کثرت) و عشق بنده به خداوند (کثرت به وحدت) موج می‌زند. با تأکید بر این که برای دریافت معانی و مفاهیم انتزاعی حوزه مبدأ در استعاره‌های مفهومی هستومند و ماده، حوزه ملموس مواد به گونه‌ای نگاشت می‌شود تا حوزه انتزاعی تر آن؛ یعنی حوزه مقصد، بهتر و راحت‌تر درک شود، بنابراین دست به استخراج نگاشت‌های مرکزی و کلان‌استعاره‌ها در داستان شیخ صنعان زده‌ایم تا با دیدگاه اندیشگانی این عارف به مقصود نهایی در روایتش پی ببریم. برای این منظور ابتدا داستان را بر اساس شخصیت شیخ به سه مرحله ۱. زاهد بودن؛ ۲. عاشق بودن؛ ۳. عارف بودن، تقسیم‌بندی می‌کنیم و تمام استعاره‌های زاهدانه، عاشقانه و عارفانه مربوط به هر منزل را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در ادامه با کاربست نظریه استعاره مفهومی برای هر کلان‌استعاره جدولی از خرده‌استعاره‌ها طرح کرده‌ایم که در ستون نخست، استعاره‌های خرد، در ستون دوم ساخت‌های استعاری و در ستون سوم، نمونه شعری و شماره مربوط به ابیات در کنار بیت مربوط به آن ذکر شده است. با توجه به کلیت داستان شیخ صنعان، پیوند و انسجام ابیات در محور عمودی در هر بخش از این روایت، کلان‌استعاره‌های اصلی را شکل می‌دهد که هر چند کلان-استعاره، یک استعاره کلی‌تر را پدید می‌آورد. این کلان‌استعاره‌ها که محور داستان را تشکیل می‌دهند، دور یک حقیقت می‌چرخند. با توجه به سه سطح استعاره؛ یعنی سطح زبانی، سطح مفهومی و سطح پردازشی، کلان‌استعاره مرکزی هر بخش و محور کلی داستان مشخص می‌شود.

در آغاز داستان، مبدأ شخص شیخ است که با مقاصد و تعمیم معنایی زهد، کرامت، پیر عهد، حج، صوم، صلوه، سنت، ریاضت، علم، عمل، شفا و... پیوند می‌خورد و سپس در تعامل با یکدیگر پیرامون نگاشت مرکزی «شیخ شریعت است» می‌چرخند. در نگاشت‌های جزئی، شیخ، مردی زاهد و دین‌دار بوده و تمامی اصول

و فروع دین را کامل به جای می‌آورد، هم مرد علم است و هم عمل، اهل مکاشفه و فرایض دینی است. از تمامی پیشوایان گذشته سبقت می‌گیرد و در کرامات و مقامات بسیار رشد کرده و مریدان فراوان دارد. این ویژگی‌ها شیخ را در مرکز نگاشت قرار می‌دهد و قطعی بودن معنایی «شیخ زاهد است»، «کمال است»، «مقتدا است»، در مفهوم مرکزی صورت می‌گیرد. او عبد و عبید خداوند است و ارتباط عابد و معبود و نسبت بنده و خدا شکل می‌گیرد. حضور کلان‌استعاره «شیخ شریعت است»، یکی از باورهای اصلی و رایج در فرهنگ اسلامی است. برای رسیدن به حقیقت معنا در عرفان عاشقانه، زهد و شریعت سرآغاز سیر و سلوک عارفانه است و از شروط رسیدن به شهود می‌باشد و در مقابل این وجه، وجهی از عشق قرار می‌گیرد که مفهوم شیخی را تقدس‌زدایی می‌کند و مفهوم عاشقی در مقابل شیخی نگاشته می‌شود. در سطح پردازشی داستان نگاشت کلی یا کلان‌استعاره «شیخ شریعت است» صورت می‌گیرد.

جدول ۱: شیخ شریعت است.

خرده‌استعاره‌ها	ساخت‌های استعاری	نمونه شعری
شیخی زهد است. (پیرعهد، کمال، حرم، مرید، ریاضت، عمل، علم، کشف، اسرار)	دینداری و مراد و پیشوا بودن	شیخ صنعان پیرعهد خویش بود درکمال از هرچه گویم بیش بود (۱)
شیخ معنوی است. (صلوة، صوم، سنت)	دینداری	خود صلوه و صوم بی حد داشت او هیچ سنت را فرونگذاشت او (۶)
شیخ شفا است. (بیماری، سستی، تن‌درستی، دم)	شافی بودن	هر که بیماری و سستی یافتی از دم او تندرستی یافتی (۹)
زهد منزل است. (سرای، جای)	منزلت زهد	چون مرید شیخ بازآمد به جای بود از شیخش تهی خلوت سرای (۲۷۳)
مریدی ریاضت است. (نیاسودن، ریاضت، روز، شب)	تهذیب و روح پروری	هر مریدی کان او بود ای عجب می‌نیاسود از ریاضت روز و شب (۳)
شیخ ظاهر است. (تصنیف، حفظ، یادداشت، تاختن)	توجه به ظاهر عبادت	قرب صد تصنیف در دین یاد داشت حفظ قرآن را بسی استاد داشت (۱۷۶)

سلوک با رؤیا آغاز می‌شود، شیخ خواب‌نما شده و رابطه مرید و مرادی آغاز می‌شود. بخش دوم، سفر شیخ به سوی دیار معشوق، سفر از کعبه به روم است. در عرفان شرقی، «کعبه» نماد نور و روشنایی و قداست و پاکی و روم نماد کفر، تاریکی

و گمراهی است. جهت حرکتی استعاره مفهومی بالا و برتر بودن مبدأ؛ یعنی کعبه به سوی روم؛ یعنی پایین و پست بودن مقصد است. پس روی مریدان و شیخ و سقوط مقام شیخی در ابتدای امر نشان‌دهنده معشوقی حقیر در مکانی فرودست است و نگاشت «روم حقارت است»، در این استعاره تبیین می‌شود. تمام تعمیم‌های معنایی سجده، زاری، مستی، بت، زنار، غارت، زبون، سگان، اوفتادن، چاه، دشوار، دراز، اقصا، سفر، ره، راه، دراز، ابر، باران، کفن، کافور، درد، خون دل، دم سرد، خرف، آتش و... در شکل‌گیری کلان استعاره «عشق زمینی فلاکت است»، نقش دارند. در این میان، تناقض‌ها نمایان می‌شوند و قطعی نبودن معنا شکل می‌گیرد و بر اساس آن نقش و کارکرد نگاشت‌ها پیرامون خوار و حضیض شدن شیخ در این سفر پررنگ می‌شود. در این راستا دیدگاه اندیشگانی عطار و عرفان آن دوره به بی‌اثر بودن زهد و عبادت در صورت توجه به ظاهر آن بیان می‌شود، اما لازمه رسیدن به معشوق الهی همانا زهد و عبادت است که زاهد در آغاز این شناخت و از طریق دین وارد مقوله خداشناسی می‌شود و سپس به واسطه زبان صوفیانه‌اش حقیقت را به زیباترین شکل بیان می‌کند. در واقع دختر ترسا عشقی مجازی است برای نیل به معشوق حقیقی. سالک در این وادی دچار رنجش و درد بسیار می‌شود. «درد» واژه‌ای است که هیچ‌گاه از زبان عطار نمی‌افتد و بارها در روایتش از آن با زبان سالک سخن به میان می‌آورد. هجر و سختی، رنج سفر، حقارت و پستی، حزن و اندوه، انتظار و بی‌قراری، سوختن دل و... تمام این عبارات، دردی عمیق در دل سالک به همراه می‌آورد تا مهم‌ترین رکن طریقت و مشکل‌ترین وادی را با بیانی استعاری به تصویر بکشد. دردمندی در عرفان عطار شالوده‌زندگانی عارف است. درد عشق و فراق، موجب پالایش روح می‌شود تا مسیر را برای ورود حق به قلبش آماده کند و در راه عرفان صبر، بردباری و پایداری، لازمه رسیدن به حق است. همان‌طور که در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده است. «لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»

س ۱۸- ۶۸- پاییز ۱۴۰۱ ————— تحلیل استعاره‌های مفهومی «عشق» در حکایت شیخ صنعان/ ۲۴۳

(کَهف/ ۶۷) «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» (کَهف/ ۶۹) از منظر عطار، خداوند در تمامی مراحل سلوک، از اسفل تا اعلا حضور دارد تا به عارف قوام وجودی بخشد و او را به سمت خود هدایت کند. با توجه به این مرحله تمامی ساخت‌های استعاری خواری، پستی، تضرع، زاری، اندوه، حزن، زوال عقل، حقارت، کفر، اسارت، گمراهی و... خرده‌استعاره‌های (عشق خاری است، سفر است، پستی است، ذلت است، ناکامی است، حسرت است، غارتگر است، درد است و...) را به ذهن متبادر می‌کنند که در پیشبرد کلان‌استعاره و نگاشت مرکزی یک هدف را دنبال می‌کنند و آن ذلت و خوار شدن عاشق است و این سفر حضيض مقدمه‌ای است برای سفری والا و استعاره کلان «عشق زمینی فلاکت است»، به ذهن می‌رسد که در جدول زیر به آن اشاره می‌شود:

جدول ۲: عشق زمینی فلاکت است.

خرده‌استعاره‌ها	ساخت‌های استعاری	نمونه شعری
عشق ذلت است. (سگان، دمساز، زبون)	خواری و پستی	شیخ خلوت ساز کوی یار شد با سگان کوی او دمساز شد (۱۱۹)
کفر غارتگر است. (ایمان، ترسا، غارت، زلف، ریخت)	گمراهی	عشق دختر کرده غارت جان او کفر ریخت از زلف بر ایمان او (۴۶)
عشق تمنا است. (ناز، نیاز، ساز)	تضرع	یا دلم ده باز یا با من بساز در نیاز من نگر چندیت مناز (۱۳۰)
عشق اندوه است. (ابر، باران، بارش، چشم)	تضرع و زاری	همچو باران ابر می‌بارم ز چشم زانکه بی‌تو چشم این دارم ز چشم (۱۳۷)
عشق حسرت است. (خون دل خوردن)	اندوه و حزن	از دلم جز خون دل حاصل نماند خون دل تا کی خورم چون دل نماند (۱۴۰)
عشق نادانی است. (عقل، هوش، خاموش، لاف، غفلت، نوباه)	زوال عقل	ذره عقلش نماند و هوش هم درکشید آن جایگه خاموش هم
عشق پیر است. (کفن، کافور، دم سرد، خرف)	حقارت و خواری ناتوانی	چون دمت سردست دمسازی مکن پیر گشتی قصد دل بازی مکن (۱۵۳)
عشق کفر است. (حلقه زنار، خرقة، آتش)	کافر شدن	شیخ چون در حلقه زنار شد خرقه آتش در زد و در کار شد (۲۰۳)
عشق رسوایی است. (زفان، خلق، زلف، حلقه، فکند)	اسارت و تسلط معشوق	زلف او چون حلقه در حلقش فکند در زفان جمله حلقش فکند (۲۶۲)

خرده‌استعاره‌ها	ساخت‌های استعاری	نمونه شعری
عشق سد است. (بستن، راه، موی ایمان)	مانع بودن	موی ترسایی به یک مویش بیست راه بر ایمان به صد سویش بیست (۲۷۶)
عشق ذلت است. (سگان، دمساز، زبون)	خواری و پستی	شیخ خلوت ساز کوی یار شد با سگان کوی او دمساز شد (۱۱۹)
کفر غارتگر است. (ایمان، ترسا، غارت، زلف، ریخت)	گمراهی	عشق دختر کرده غارت جان او کفر ریخت از زلف بر ایمان او (۴۶)
عشق تمنا است. (ناز، نیاز، ساز)	تضرع	یا دلم ده باز یا یا من بساز در نیاز من نگر چندیت مناز (۱۳۰)
عشق اندوه است. (ابر، باران، بارش، چشم)	تضرع و زاری	همچو باران ابر می‌بارم ز چشم زانکه بی تو چشم این دارم ز چشم (۱۳۷)
عشق حسرت است. (خون دل، خوردن)	اندوه و حزن	از دلم جز خون دل حاصل نماند خون دل تا کی خورم چون دل نماند (۱۴۰)
عشق نادانی است. (عقل، هوش، خاموش، لاف، غفلت، نوباه)	زوال عقل	ذره عقلش نماند و هوش هم درکشید آن جایگه خاموش هم
عشق پیر است. (کفن، کافور، دم سرد، خرف)	حقارت و خواری ناتوانی	چون دمت سردست دمسازی مکن پیر گشتی قصد دل بازی مکن (۱۵۳)
عشق کفر است. (حلقه زنار، خرقة، آتش)	کافر شدن	شیخ چون در حلقه زنار شد خرقه آتش در زد و در کار شد (۲۰۳)
عشق رسوایی است. (زفان، خلق، زلف، حلقه، فکند)	اسارت و تسلط معشوق	زلف او چون حلقه در حلقش فکند در زفان جمله خلقتش فکند (۲۶۲)
عشق سد است. (بستن، راه، موی ایمان)	مانع بودن	موی ترسایی به یک مویش بیست راه بر ایمان به صد سویش بیست (۲۷۶)

در بالا، نگاهت‌های جزئی عشق «ذلت است»، «غارتگر است»، «اندوه است»، «نادانی است»، «کفر است»، «پیر است» و... به نگاهت مرکزی «عشق زمینی فلاکت است» پیوند می‌خورد. از آنجا که «کشش و کوشش» دو مفهوم اساسی و مرکزی در حوزه عرفان و تصوف است. بسیاری از صوفیان نامی و تأثیرگذار، در عرفان در مسیر و طی سلوک عرفانی اصالت را به «کوشش» و درواقع مجاهده و تلاش سالک و مرید دانسته‌اند و «جذبه» را از فرعیات آن به حساب آورده‌اند. عطار بر این باور است که سالک بایستی در مسیر عرفان به طور مداوم تلاشگر و پویان باشد تا با مجاهده و کوشش در جذبۀ الهی تن شوید و تا پایان عمر این تلاش و

س ۱۸- ش ۶۸- پاییز ۱۴۰۱ ————— تحلیل استعاره‌های مفهومی «عشق» در حکایت شیخ صنعان/ ۲۴۵

کشف و شهود ادامه داشته باشد و هیچ‌گاه سالک از تکاپو باز نماند. (ر.ک. شریفی ۱۳۸۹: ۸۰) شیخ صنعان نیز در مسیر کشش و جذب، مدام در تکاپو است. او تا پایان راه در حال کشف و شهود است و برای رسیدن به جذبۀ حق همت عالی‌اش را به کار می‌بندد تا به کمال مطلوبش برسد و در نهایت به آستان متعال نائل می‌شود. جمال و زیبایی، دلبری، طنازی و... از ساخت‌های استعاری هستند که در پیدایش جذبۀ و کشش معشوق و استعارۀ کلان «عشق طناز است»، نقش دارند.

جدول ۳. عشق طناز است.

خرده‌استعاره‌ها	ساخت‌های استعاری	نمونه شعری
معشوق ماه است. (ماه، طاق، چشم، سیمین، بت، نگار، زیبا)	زیبایی معشوق	ابرویش برماه طاقی بسته بود مردمی برطاق او بنشسته بود (۳۲)
عشق آتش است. (روی، زلف، تاب، آتش پاره، آب دار)	جوانی و زیبایی و درخشندگی	روی او در زیر زلف تاب دار بود آتش پاره بس آب دار (۳۴)
عشق دزد است. (دیو، راهزن، می‌زند، چُست، راه.)	دلبری	گفت گر دیوی که راهم می‌زند گو بز چون چست و زیبا می‌زند (۹۸)
عشق نیکو است. (میزبان، جمال، مجلس)	زیبایی و جمال	شیخ الحق مجلسی بس تازه دید میزبان را حسن بی‌اندازه دید (۱۶۸)

همت سالک برای رسیدن به کمال مطلوب با درد و سختی فراوان همراه است. دردی که گاه خوشایند است و منجر به نابودی و از بین رفتن انانیت و آلاینده‌ها و پالاینده‌ها می‌شود. در ظاهر امر شیخ صنعان به انحطاط می‌رود و ناتوان، بی‌یار و یاور، تنها، محتاج، سرگردان می‌شود، اما در اصل معشوق مجازی واسطه‌ای است برای آماده‌سازی قلب سالک تا با رذالت‌ها و ذلت‌هایش، وجودش را بی‌وجود کرده و روح او را صیقل دهد. تمام ساخت‌های استعاری مربوط به آن، سقوط و نزول عشق مجازی را بیان می‌کند. عشقی که با تمام دنیوی بودنش، شیخ را وادار به دست شستن از آخرت و رفتن به بهشت می‌کند و او را درمانده و طردشده پیروانش قرار می‌دهد. عشق «سلطان است»، «صیاد است»، «نهنگ است»، «نابودگر است»، «بندگی است»، «درد است»، «بیماری است»، «انسان قدرتمند است»، با در

بر گرفتن واژه‌های دام، بند، صیاد، کشنده، درد، جنگ، اطاعت، ناله، استعاره کلان «عشق نابودگر است»، پدید می‌آید و عاشق در عشق حقیقی نسبت به مجازی شور و شعفی در جهت مثبت دارد. در استعاره جهتی «عشق بالاست» از نابودی تن و خود من بودنش لذت می‌برد تا خود بی‌دلش را با عشق یکدل کند. جهت نابودی او از عشق زمینی به عشق ملکوتی تغییر می‌یابد و از پستی به بلندی می‌رسد.

جدول ۴: عشق نابودگر است.

نمونه شعری	ساخت‌های استعاری	خرده‌استعاره‌ها
هرکه دل در زلف آن دلدار بست از خیال زلف او زَنار بست (۲۷)	اسارت عاشق	عشق دام است. (زلف، زَنار، جان، دلبر، فتنه، طاق، سر، پا)
مردم چشمش چو کردی مردمی صید کردی جان صد صد آدمی (۳۳)	فنا کنندگی	عشق صیاد است. (صید، جان، دشنه، سوزن، چاه، چیره، سرنگون، خون، اوفتادی، بند، تیغ، سراندازی)
هرچه بودش سر به سرنا بود شد ز آتش سودا دلش چون دود شد (۴۵)	فنا کنندگی	عشق آتش است. (سودا، دل، دود، آتش، نابود، شمع، سوختن)
چون نظر بر روی عشاق او فکند جان به دست غمزه با طاق او فکند (۳۱)	در دام انداختن عاشق	عشق بند است. (فکند، جان، طاق، بند، حلقه)
صد هزاران دل چو یوسف غرق خون اوفتاده در چه او سرنگون (۳۹)	فنا کنندگی	معشوق دریاست. (غرق، خون، اوفتاده، چاه، سرنگون، موج، بحر)
یوسف توفیق در چاه اوفتاد عقبه دشوار در کار اوفتاد (۱۴)	نابودگری	عشق چاه است. (چاه، یوسف، اوفتاد، عشق ظلمات است. (شب، تاریک، کفر، سیاه، گناه، نهان)
چون شب تاریک در شعر سیاه شد نهان کفر در زیر گناه (۵۶)	فنا کنندگی	عشق نهنگ است.
شیخ چون افتاد در کام نهنگ جمله زو بگریختند از نام و ننگ (۲۹۱)	فنا کنندگی	عشق صیاد است. (راه، تیر، خذلان، زد، حلق، حلقه)
آن دگر گفتش که دیوت راه زد تیر خذلان بر دلت ناگاه زد (۹۷)	فنا شدگی	عشق ویرانی است. (صبر، رفت، درد، کار، زاری، ناله، خون)
رفت عقل و رفت صبر و رفت یار این چه عشقست این چه دردست این چه کار (۸۳)	فنا شدن	عشق دزد است. (شبیخون، شب، بگذرد، دزد)
هر دم از شب صد شبیخون بگذرد می‌ندانم روز خود چون بگذرد (۶۶)	ویران کردن	عاشق تسلیم است. (فکند، آتش، گردن، ناتوان)
گفت این آتش چو حق در من فکند من به خود نتوانم از گردن فکند (۱۱۲)	تسلیم حق	عشق جان بازی است. (کمین، جان، بازی، فشاندن، بریدن)
هر شبی بر جان کمین سازی کنم بر سر کوی تو جان بازی کنم (۱۴۳)	جان‌فشانی	

خرده‌استعاره‌ها	ساخت‌های استعاری	نمونه شعری
عشق فنا است. (آتش، برد)	نابود گری	آتش عشق آب کار او ببرد زلف ترسا روزگار او ببرد (۳۱)
اشک خون است. (سیل، مژه، خونین)	شوق فنا	آتشی از شوق در جانش فتاد سیل خونین سوی مژگانش فتاد (۱۷۴)
حق قادر و قهار است. (بحر، جوش، بیوش)	طلب آمرزش	بحر قهاریت را بنشان ز جوش می‌ندانستم، خطا کردم بیوش (۳۷۳)
عشق مرگ است. (ابر، پا، دست، سر، دویدن، خون)	حیرت و شگفتی	همچو ابر غرقه در خون می‌دوید پای داده از دست بر پی می‌دوید (۳۶۸)

عشق در سلوک عرفانی تجارت با خداست و نگاشت‌های به دست آمده در حکایت شیخ صنعان این موضوع را تایید می‌کند. سالک در معامله با حق بهترین سودها نصیبش می‌شود. در آیه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (توبه/۱۱۱) همانا خدای سبحان جان پاک و مال پاکیزه مؤمنان را می‌گیرد و در برابر آن بهشت و تقرب خود را می‌دهد و این تجارت همان تجارت پرسود و منفعت به شمار می‌رود، پروردگار نیز به آن اشاره دارد. زمانی که شیخ ایمانش را با دختر ترسا مبادله می‌کند، عشق همچون داد و ستدی پدیدار می‌شود. نتیجه معامله شیخ با معشوق زمینی، سوزاندن خرقة و قرآن و ترسا شدن او است. کلان استعاره «عشق شراب است»، در معامله با دختر ترسا پدیدار می‌شود. شراب در شریعت، ام‌الخبائث است؛ عقل را زایل و تباه و انسان را گمراه می‌کند. همان‌طور که شیخ نیز با نوشیدن شراب، هر چهار شرط دختر ترسا را عملی می‌کند. منطق شیخ، شاکله و مظاهر مقدس دین‌داری را به نقد می‌کشد و معنای آن را در راه عشق دگرگون می‌کند، اما شراب حقیقت، پاک است و مست نمی‌کند، عقل و دل را تباه نمی‌کند و سالک را حال خوش می‌بخشد. مفهوم مرکزی «عشق شراب است»، در هر دو عشق پدید می‌آید، اما جهت‌های استعاری کلان در هر دو متفاوت است. شراب زمینی نزول است و شراب آسمانی صعود. سالک زمانی که با خدا معامله می‌کند، نور ایمان در قلب او مانند آتشی، انانیت و خود وجودی‌اش را می‌سوزاند تا در برابر روحی پاک،

عشق خود را به او عرضه دارد. در اینجا با هستومندهای خرید، فروش، نرخ، کیسه، سود، عرضه و... به نگاشت مرکزی «عشق تجارت است»، دست می‌یابیم.

جدول ۵: عشق تجارت است.

خرده‌استعاره‌ها	ساخت‌های استعاری	نمونه شعری
عشق معامله است. (نرخ، ارزان، دادن)	جان‌فشانی	روی بر خاک درت جان می‌دهم جان به نرخ خاک ارزان می‌دهم (۱۴۴)
شروع تجارت است. (کفر، اسلام، سود، زیان)	خطرپذیری در عشق	در ره عشق تو هر چه بود شد کفر و اسلام و زیان و سود شد
اسلام کلاست. (عرضه، اسلام)	دعوت به حق	شیخ بر وی عرضه اسلام کرد غلغلی در جمله یاران فتاد (۳۹۲)

زمانی که ترسا برقع برمی‌گیرد، مفهوم شیخی و زاهدی او متزلزل می‌شود. بنابراین، ترسا شدن را به مسلمانی ترجیح می‌دهد. از ایمان، تقدس‌زدایی می‌شود و با بازی گرفتن مفهوم ریاضت، اصل نظری وجود خود را مبتنی بر عاشقی می‌داند. او در این شوریدگی و انتظار مفاهیم، غسل و درد مسلمانی و ایمان و... را مستحیل می‌کند و مفهوم اعتکاف را با خلوت‌گزینی در کوی یار و دمساز شدن با سگان و اسازی می‌کند و تب و تاب و بی‌قراری و شوریدگی، ناصبوری و انتظار و سوختن و سرگردانی و... را در استعاره کلان «عشق انتظار است»، بازتاب می‌دهد.

جدول ۶: عشق انتظار است.

خرده‌استعاره‌ها	ساخت‌های استعاری	نمونه شعری
انتظار سوختن است. (غوغا، طاقت، سوختن، سودا، زاری، صبر)	بی‌قراری	می‌بسوزم امشب از سودای عشق می‌ندارم طاقت غوغای عشق (۷۴)
عشق انتظار است. (قرب، صبر، بی‌دل، بی‌جان)	منتظر بودن عاشق	قرب ماهی روز و شب در کوی او صبر کرد از آفتاب روی او (۱۲۱)

بیماری، درد عشقی حاصل از همان انتظار است و مرحله آماده‌سازی سالک برای پرتاب به سکوی فراتر، ضعف و درد و ناله حاصل هجران است و نتیجه هجران، بیماری سالک. در نتیجه تمام نگاشت‌های ذکر شده سبب پدید آمدن کلان‌استعاره «عشق بیماری است» شده‌اند.

جدول ۷: عشق بیماری است

خرده‌استعاره‌ها	ساخت‌های استعاری	نمونه شعری
عشق درد است. (درد، دل، بی قرار)	شورانگیزی	در دلش دردی پدید آمد عجب بی قرارش کرد آن درد از طلب (۳۶۲)
<p>رنج راه همان سیر و سلوک عارفانه است و لازمه رسیدن به حق. در شیخ صنعان مفهوم سفر در اصطلاحات استعاری ساخت‌بندی شده است که نگاهت‌های عالم، راه، ره، یافت و... نگاهت مرکزی «عشق سفر است» را موجب می‌شود که نگاهت‌های جزئی یا خرده‌استعاره‌های مربوط به آن عشق «راه است»، «گمراهی است»، «معشوق راهزن است»، «عاشق دوان است»، «عشق ناشناخته است» با ویژگی یاریگری، بلندی و ناشناخته بودن عشق در پیوند بوده و تعبیر زبانی استعاری راه، روان، دوان، مقصد، راهزن، گمراه... در اتصال با آن شکل گرفته‌اند. در این مرحله سطح پردازشی و کلان استعاره «عشق طریقت است»، صورت می‌گیرد.</p> <p>در حوزه شناخت، نور به عنوان مفهومی ملموس کاربرد ویژه‌ای دارد که استفاده از این استعاره در عرفان ریشه در عرفان پیش از اسلام و همچنین فرهنگ اسلامی دارد. نور و روشنایی در تقابل با ظلمت و تاریکی فراخوانده می‌شود. (ر.ک. بهنام ۱۳۸۹: ۹۵)</p> <p>نور نیز در عشق و بی‌نیازی معشوق حقیقت محض است که قلمروهای صبح، آفتاب، ماه، هادی،... در برابر ظلمت، تاریکی، سایه و دیو... مطرح شده‌اند. همه تناقض‌های معنایی مثبت و منفی در عشق، تجلی وجود در برابر عدم است. روشنایی در مقابل تاریکی و در نتیجه ساخت کلان‌استعاره «عشق نور است» پدید می‌آید، این استعاره بر پایه قلمرو مبدأ نور شکل می‌گیرد که حس بینایی یکی از لازمه‌های آن است و در واقع «شناخت بصری است».</p>		

جدول ۸: عشق نور است.

خرده‌استعاره‌ها	ساخت‌های استعاری	نمونه شعری
عشق آفتاب است. (آفتاب، سایه)	راهنما	آفتابی، از تو دوری چون کنم سایه‌ام، بی تو صبوری چون کنم (۱۴۶)
عشق هادی است. (خواب، آفتاب، کنار)	هدایت‌گری	دید از آن پس دختر ترسا به خواب

نمونه شعری	ساخت‌های استعاری	خرده‌استعاره‌ها
کاو فتادی در کنارش آفتاب (۳۵۵)		

معشوق نور است. (نور، آفتاب، درآمد، دل) هدایت‌گری و نفوذ چون درآمد دختر ترسا ز خواب نور می‌داد از دلش چون آفتاب (۳۶۱)

نور در عرفان هادی، راهنما و آفتاب است و حضور خدا مانند نور در انسان بازتاب می‌یابد و نگاشت معروف «خداوند از رگ گردن بر شما نزدیک‌تر است»، از ابیات عطار دریافت می‌شود. عشق و جذب به صورت عنایت خداوند در قلب دختر ترسا حضور می‌یابد و عارف را بدون رنج و زحمت یا اندکی جهد به وصال می‌رساند و یا در مسیر سلوک می‌اندازد. حدیث «القلب بیت الرب» (ر.ک. فروزانفر ۱۳۷۹: ۶۲) نیز به این مضمون واقف است. در واقع «عارف حق را در بردارد» (ر.ک. ابن عربی ۱۳۸۳: ۱۹۶ و ۱۹۷) «نعره‌زدن» نیز از واژه‌های پر کاربرد در عرفان است. عطار می‌خواهد ظرف سالک در دریافت حجم حضور نور حقیقت، در قلب او را تصویرسازی کند. در نتیجه کوچکی ظرف سالک در مقابل بزرگی خالق و لبریز شدن پیمانانه از حجم حضور نور، موجب فهم «انا الحق» و بیداری و آگاهی مرید، تولدی دوباره و گریه‌ای نعره‌وار می‌شود و خرده‌استعاره «نور نعره است» از این نگاشت پدید می‌آید که حاصل پیروی از استعاره کلان «عشق نور است»، می‌باشد. خرده‌نگاشت‌های کاربردی عشق «سوزان است»، «آتش است»، «معشوق هادی است»، «حق آفتاب است»، «عشق زر است»، از واژه‌های روشنایی، آتش و سوزاندگی، نور، آفتاب، زر، بهره گرفته‌اند.

در نهایت سالک با قلبی روشن و دلی پالوده، قدم در آخرین منزل، یعنی حقیقت می‌گذارد. عشق در راه حقیقت، عشقی متعالی است. او در مسیر کشف و شهود به درجات بالای عرفان دست یافته، خوک‌بانی را رها کرده و زنار را که نشان از حلقه اسارت اوست، بازمی‌کند، ناقوس را بر زمین می‌اندازد و با شکستن شیشه سالوس، شیشه تزویر و ریا را خرد می‌کند و کلان‌استعاره «عشق نابودی است» که مرکزیت یافته زنار، ناقوس، سالوس، خوک، ترسا، سیاه، دیو، اژدها، گبر، کلاه، چاه، قیر، قار، غبار و... رها می‌کند و انسانی کامل از شکستن میثت متولد می‌شود. با احتساب

خرده‌استعاره «مرید شفاعت است»، دوستان شیخ یاریگرانی هستند که با تصریح و مویه و تذهیبِ چهل شب، پاسخ جانان را دریافت می‌کنند. شیخ به واسطه مصطفی (ص)، پیامبر مهربانی و نماینده رحمت ازلی، از بند فلاکت رهایی می‌یابد و نگاشت «پیامبر رحمت است»، از عاشقانه - عارفانه عطار، برداشت می‌شود. شیخ از خاک به افلاک و از طریقت به حقیقت می‌رسد.

سالک هیچ‌گاه از توبه و امید به عنایت معشوق دست نمی‌کشد تا خرده‌نگاشت «عشق امید است» وارد عرصه می‌شود، با تحمل سختی‌ها نسبت به رحمانیت حق، امیدوارتر می‌شود. او پاک‌باز است و جز توجه محض به محبوبش به چیز دیگر نمی‌اندیشد. سالک توانمند است و آن‌گاه که مورد عنایت حق قرار می‌گیرد، عزت می‌یابد، به شادمانی درونی می‌رسد و تحقق رضای باطنی فراهم می‌شود. سپس خرده‌نگاشت «عشق شادی است» در او تبلور می‌یابد. تن از خود و خودی‌ها می‌شوید و خویشتن را نادیده می‌انگارد تا به کمال می‌رسد. تمام استعاره‌های خرد «توبه آگاهی است»، «سالک آب است»، «عشق شور است» و... او را از شیخ به عارف مستحیل می‌کند. تسلیم محض معشوق می‌شود، درد و رنج را تحمل می‌کند و بعد از پاک‌سازی جان و روح، نور خدا بر دل صیقل یافته او می‌تابد و سالک را با خود یکی می‌کند. استعاره کلان «عشق نور است» او را «می‌میراند قبل از آنکه بمیرد» و در واقع عشقی شورانگیز بر او غلبه می‌یابد و تماشش تمنا شده تا با استعاره خرد «عشق وصال است»؛ به نگاشت مرکزی «عشق نابودگر است»، دست یابد. اما نابودگری در سیر حقیقت همان «حی و قیوم» و جنبه مثبت در عشق عرفانی است. در هر دو، مبدأ یکی است، اما مقاصد متفاوت و مرکزی‌ترین استعاره جهتی در «عشق مجازی پایین است» و «عشق حقیقی بالاست» حاکم می‌شود و نتیجه عشق «شورانگیز است»، «تمناست»، «وصال است»، «نابودگر است»، «جنون است»، «شراب است»، در عشق عرفانی به کلان استعاره «عشق عرفانی متعالی است»، می‌رسد و در سطح پردازشی «عشق حقیقت است»، پدید می‌آید.

جدول ۹: عشق عرفانی متعالی است.

نمونه شعری	ساخت‌های استعاری	خرده‌استعاره‌ها
هم کلاه‌گیرکی انداخته هم ز ترسایبی دلی پرداخته (۳۳۵)	تهذیب نفس	عشق رهایی است. (انداخته، پرداخته، گسسته، فکنده، چاک)
شیخ را گفتند ای بی‌برده راز میغ شد در پیش خورشید تو باز (۳۴۶)	روشنگری معشوق	عشق نور است. (میغ، خورشید، پرده، باز)
عاجز و سرگشته می‌ناید خوش روی خود در خاک می‌مالید خوش (۳۷۰)	طلب و شوریدگی	عشق شور است. (ناله، خوش، سرگشته، روی)
چون شد آن بت روی از اهل عیان اشک باران موج زن شد در میان (۳۹۳)	روشنگری	سالک آب است. (عیان، باران، موج، اشک)
شد دلش از ذوق ایمان بی‌قرار غم درآمد گرد او بی‌غمگسار (۳۹۵)	شعفناکی	عشق شادی است. (ذوق، ایمان، بی‌قرار، دل، بی‌غم، گرد)
جمله چون بادی ز عالم می‌رویم رفت او و ما همه هم می‌رویم (۴۰۱)	رجعت‌پذیری	عشق رجعت است. (باد، عالم، رفت، می‌رویم)

استعاره مفهومی «عشق درد است»، محصول رنج، تب، ناله، زاری، زردی، بیماری و... هجران سالک است و مقدمه‌ای است برای تقرّب به درگاه حقّ و استعاره کلان «عشق رحمان است». «تقرب جستن به حقّ خود عامل قرب الهی است.» (ابن نعیم اصفهانی ۱۳۵۸، ج ۹: ۳۹۱) همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: «رحمت و نعمت من بدیشان زودتر از آن رسد که طاعت ایشان به حضرت من.» (غزالی ۱۳۶۱: ۱۹۵ و ۱۹۶)

جدول ۱۰: عشق رحمان است.

نمونه شعری	ساخت‌های استعاری	خرده‌استعاره‌ها
لازم درگاه حق باشیم ما در تظلم خاک می‌پاشیم ما (۳۰۶)	توبه کردن	عشق توبه است. (خاک، حق، تظلم، باز داد، تضرع)
بر در حق هر یکی را صد هزار گه شفاعت گاه زاری بود کار (۳۰۹)	شفیع بودن معشوق	سالک شفاعت است. (حق، زاری، معتكف)
از تضرع کردن آن قوم پاک در فلک افتاد جوشی صعب ناک (۳۱۲)	کارآمدی توبه	تضرع جوشش است. (جوش، تضرع)
کردم از بهر شفاعت شبینمی منتشر بر روزگار او همی (۳۲۷)	مهربانی	رحمت باران است. (شبینم، منتشر، غبار)
بهر احسان چون درآید موج زن محو گرداند گناه مرد و زن (۳۲۹)	بخشنده‌گی معشوق	عشق دریاست. (بهر، احسان، موج)
تو یقین می‌دان که صد عالم گناه از تف یک توبه برخیزد ز راه (۳۲۸)	تأثیر توبه	توبه آتش است. (تف، توبه)
شیخ غسلی کرد و شد در خرّقه باز رفت با اصحاب خود سوی حجاز (۳۵۴)	توبه و بازگشت	عشق پاکی است. (غسل، حجاز، خرّقه، سوی، حجاز)
باز گرد و پیش آن بت باز شو بابت خود همدم و همساز شو (۳۷۸)	پذیرفتن توبه	عشق بخشنده است. (بازگرد، همدم، همساز، باز)

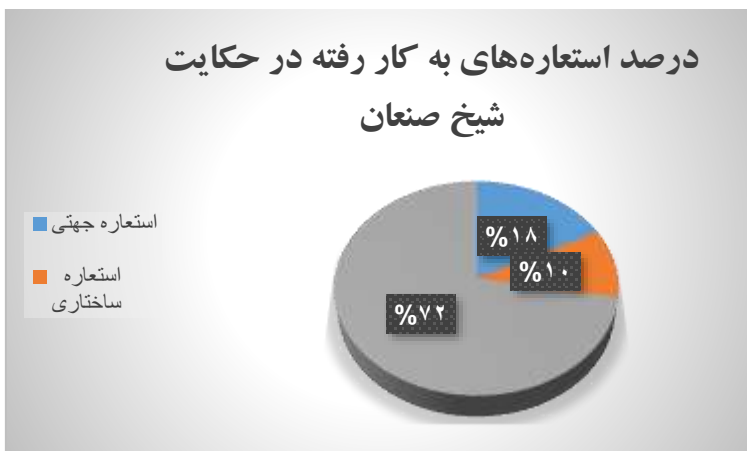
س ۱۸- ۶۸- پاییز ۱۴۰۱ ————— تحلیل استعاره‌های مفهومی «عشق» در حکایت شیخ صنعان/ ۲۵۳

«با نظر به آیه «ان الله بالئاس لرووف رحیم» (بقره/۱۴۳) رحمان مهربان است بر همه خلق گرویده و ناگرویده و رحیم، مهربان است خاصه بر مؤمنان از روی هدایت و توفیق طاعت در دنیا و بهشت و رؤیت در عقبی.» (مبیدی ۱۳۳۱، ج ۱: ۷۰۸) سالک به مرحمت پروردگار همواره نظر داشته و در این وادی از آن بهره‌مند می‌شود. در داستان شیخ صنعان، رحمت پیامبر از فیض الهی پرتو گرفته و در پرتو رحمت و هدایت پیامبر است که شیخ به معراج می‌رسد. حضرت محمد(ص) مظهر صفت رحمانیت است و هدایتگری جزئی از اوست و نگاشت‌های مربوط به ایشان از جمله؛ شستن، شبنم، منتشر و... خرده‌استعاره «رحمت باران است» را به وجود می‌آورند که رحمت و مهربانی رسول، همچون باران بر سر رهروی طریقت می‌بارد. توبه شیخ را تطهیر می‌دهد و گناهان او را می‌سوزاند و خرده‌استعاره «توبه آتش است»، به ذهن می‌رسد. رحمت توبه است که با اتصال به این رحمت دعوت فرمود: «تُؤْتُوا إِلَيَّ اللَّهُ جَمِيعًا» (نور/۳۱) وقتی رحمت رحیمیه به طور یکسان بر قلب‌ها بتابد، چشم‌های بصیرت را بینا می‌کند و در نتیجه آنچه از دل‌ها مخفی بوده با این تجلی درمی‌یابند که حق آن‌ها را از قلوب دیگر که کور شده‌اند، ویژه گردانیده است. (ر.ک. ابن عربی ۱۳۸۳: ۹۸) کلان‌استعاره «حق رحمان است»، از طریق خرده‌استعاره‌های «معشوق دریاست»، «عشق باران است»، «حق دریاست»، «توبه آگاهی است»، به یاری واژه‌های، دریا، موج، باران، ابر، توبه، غسل، به وجود می‌آید. سرانجام پس از طی مراحل سلوک، معشوق، عاشق را در بر می‌گیرد و نگاشت مرکزی «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶)، در آخرین منزل به ذهن می‌رسد. به این ترتیب مراحل سلوک عارف پایان می‌پذیرد و از عدم به وجود می‌رسد.

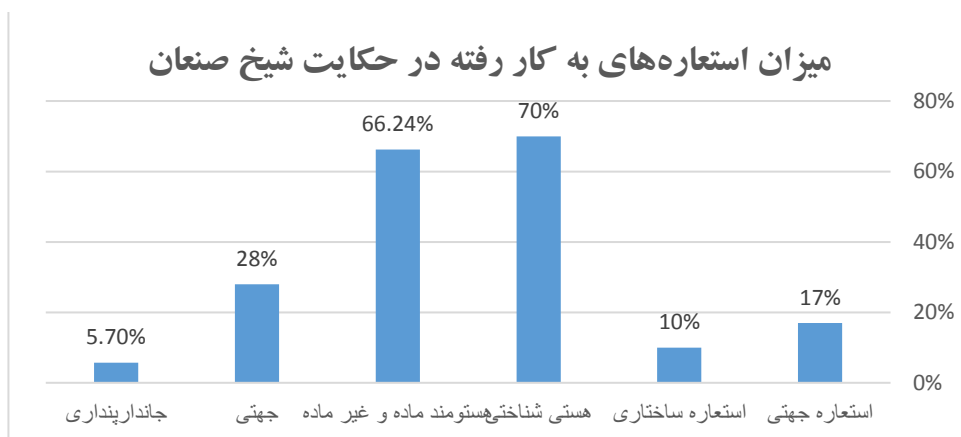
قطره‌ای بود او در این بحر مجاز سوی دریای حقیقت رفت باز

(عطار ۱۳۸۸: ۴۰۵/۵۸)

شیخ صنعان حکایتی از نگاه عابدانه مبتنی بر اندیشه‌های زاهدانه است که به خوبی توانسته افکار و ادراکات خود را از طریق مواد و هستومندهای ماده عنوان کند. بافت عمودی ابیات به صورتی منسجم و هماهنگ در یک جهت با یکدیگر در ارتباط و دارای فشاری ثابت و انسجامی یکدست هستند و از آنجایی که عطار متعلق به قرن ۷ و ۶ هجری است و در این قرون اساس نگاه عرفان و تصوف رابطه‌ای عاشقانه - عارفانه با معشوق بوده است، در این اثر عاشقانه عرفانی در رابطه خدا و بنده موج می‌زند و اکثر نگاشت‌ها مربوط به زیبایی، جلوه‌گری، طنازی و دلبری خداوند است که با قهر دلبرانه خود دل سالک را به درد می‌آورد و او را در این سفر عشق به فناء وجود می‌رساند تا از نیست، هست شده و عدم در کنار معشوق وجود شود. بنابراین، طرح‌واره بنیادین و ایدئولوژی شاعر آشکار می‌شود که پیام خود را از طریق هستومندهای موجود در زبانش به مخاطب انتقال می‌دهد. با توجه به شرایط جغرافیایی و فیزیکی، استعاره‌ها در شیخ صنعان همچون دیگر شاعران خراسانی، مربوط به گیاه، آفتاب، باد، دریا، ابر، باران و... است که با هستومندهای طبیعی، عشق و محبت را مفهوم‌سازی و تداعی می‌کند. حکایت شیخ صنعان اندیشه عرفای آن دوره و در واقع نظریه کثرت به وحدت می‌باشد. عطار با شالوده‌شکنی در ساختار داستان و با تبیین در استحاله شیخ به عارف، تکمله انسان از نقص به کمال را طی می‌کند. این کشف و شهود آشکار کننده سیر شریعت - طریقت - حقیقت در عرفان عاشقانه است. در واقع «صحبت از مواقف سه گانه عشق است؛ تعاشق، تقلیب و اتحاد.» (اسپرهم ۱۳۹۵: ۶) نتیجه بحث در قالب نمودار در زیر رسم شده است:



نمودار ۱. نمودار دایره‌ای درصد استعاره‌های به کار رفته در حکایت شیخ صنعان



نمودار ۲: نمودار میله‌ای درصد استعاره‌های به کار رفته در حکایت شیخ صنعان

نتیجه

از نگاه عطار «عشق» عنصری کلیدی و اصلی در شکل‌گیری حکایت شیخ صنعان به حساب می‌آید. در این حکایت، عطار خدا را در مرکز عاشقانه‌هایش نهاده است. از این رو کارکردهای مفاهیم عشق عرفانی و عشق زمینی با نظریه استعاره‌های

مفهومی هستومند و ماده بررسی شده و نتایج حاصل از آن تبیین سه کلان‌استعاره زیرساختی و اصلی در عرفان است که شامل «عشق شریعت است»، «عشق طریقت است» و «عشق حقیقت است»، می‌باشد که بر پایه آن، استعاره‌های کلان «عشق سفر است»، «عشق نور است»، «عشق قادر است»، «عشق رحمان است»، «عشق جنگ است»، «عشق تجارت است»، «عشق بندگی است»، «عشق انتظار است» و «عشق خوراک است» صورت می‌گیرد. حاصل بررسی‌های انجام شده در حوزه استعاره‌های مفهومی موجود در حکایت ذکر شده نشان می‌دهد که استعاره «هستی - شناختی» با ۷۲ درصد، بیشترین بسامد را دارد و سپس به ترتیب استعاره‌های «جهتی» با ۱۸ درصد و «ساختاری» با ۱۰ درصد قرار می‌گیرند. عطار در این حکایت، ۱۴۰ هستومند ماده از جمله: آفتاب، آتش، نهنگ، دریا، خرقة، زلف، دیو، پیر، دختر، موج، بحر، خاک، ابجد، لوح، مصطفی، شراب، کیسه، قرآن، باده، جام، گیسو، گوش، گردن، ابر، جامه، کلاه و... را در پدیدآوردن داستان به کار برده است. بر این اساس و طبق مطالعات صورت گرفته استفاده از قلمروهای حسّ منفی مانند جنگ، نابودی، بیماری، مبین سختی‌ها و رنجش‌های راه عشق است که سالک با گذر از سختی‌ها و تهذیب نفس به سماوات و ذات الوهیت پروردگار دست می‌یابد. در این حالت مرید و مراد یکی می‌شوند و بزرگ‌ترین کلان‌استعاره هستی یعنی «عشق پروردگار است» به وجود می‌آید که همان نظریه «کثرت به وحدت» در تکمله وجود انسان است.

کتابنامه

قرآن کریم.

آتش سودا، محمدعلی. ۱۳۹۱. «تحلیل رمزشناختی داستان شیخ صنعان». شعرپژوهی. ش ۱۲.

صص ۲۲-۱.

س ۱۸- ش ۶۸- پاییز ۱۴۰۱- تحلیل استعاره‌های مفهومی «عشق» در حکایت شیخ صنعان/ ۲۵۷
ابن عربی، محیی‌الدین. ۱۳۸۳. *التجلیات*. ترجمه محمد حسین دهقانی فیروزآبادی. تهران: صحیفه
معرفت.

_____ . ۱۳۸۵. شرح نقش الفصوص. تهران: خورشید باران.

ابن نعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله. ۱۳۸۵. *حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء*. ج ۹. قاهره: دارالفکر.
اسپرهم، داود. ۱۳۹۵. «مفهوم (تقلیب عشق کبیره) در متون صوفیه (با تأکید بر آثار مولانا)». *مطالعات عرفانی*. ش ۲۳. صص ۳۸-۵.

افراخته، اللهیار، فاطمه مدرسی و بهمن نضت. ۱۳۹۸. «دلایل بلاغی ذکر نهاد در داستان شیخ
صنعان از دیدگاه علم معانی به استاد عبدالحسین زرین‌کوب». *فنون ادبی*. ش ۳. صص ۶۸-۴۷.

بهنام، مینا. ۱۳۸۹. «استعاره مفهومی نور در دیوان شمس». *نقد ادبی*. ش ۱۰. صص ۱۱۴-۹۱.
توفیقی، حسن، علی تسنیمی و مهیار علوی مقدم. ۱۳۹۵. «واکاوی الگوهای نظام‌مند استعاری و
صورت‌های بلاغی؛ مطالعه موردی شعر رودکی». *بلاغت کاربردی و نقد بلاغی*. صص ۱۴۲-۱۲۵.
حسینی، مسعود، فرهاد درودگریان، علی پدram میرزایی و ایوب مرادی. ۱۴۰۰. «نقد
اسطوره‌شناختی حکایت شیخ صنعان در منطق الطیر عطار نیشابوری بر مبنای نظریه مناسک‌گذار».
ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. ش ۶۲.
صص ۱۷۷-۱۴۷.

داودی مقدم، فریده. ۱۳۸۸. «سبک‌شناسی حکایت شیخ صنعان از دیدگاه تقابل نشانه‌ها».
سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب). ش ۳. صص ۸۰-۶۳.

رسولی، محمدرضا و کیومرثی، پریسا. ۱۳۹۸. «بررسی مفهوم عشق از دیدگاه رابرت استرنبرگ
در حکایت «شیخ صنعان» عطار و نمایشنامه فانتزی شیخ صنعان محمدحسین میمندی‌نژاد».
ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. ش ۵۴.
صص ۱۳۳-۱۰۹.

رضاپور، زینب. ۱۳۹۸. «نقد و تحلیل الگوی تفسیری هاروت و ماروت در داستان شیخ صنعان با
تکیه بر نظریه ژرار ژانت». *ادبیات عرفانی*. ش ۲۱. صص ۲۰۳-۱۷۷.

شریفی، محمد و مهدی شریفیان. ۱۳۸۹. «کشش و کوشش در آثار عطار نیشابوری». *عرفانیات
در ادب فارسی*. ش ۴. صص ۹۳-۸۰.

فروزانفر، بدیع‌الزمان. ۱۳۷۹. *احادیث و قصص مثنوی*. ترجمه حسین داوودی. تهران: امیرکبیر.

۲۵۸/ فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی ————— امید وحدانی فر - صفورا انتظاری

عبّاسی، زهرا. ۱۳۹۷. «استعاره مفهومی عشق و خوشه های معنایی مرتبط با آن در تذکرة الاولیای عطار». پژوهش‌های ادب فارسی (گوهر گویا). ش ۲. صص ۱۴۶-۱۱۷.

عطار، فریدالدین. ۱۳۸۸. *منطق الطیر*. تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

غزالی، ابوحامد محمد. ۱۳۶۱. *احیاء علوم الدین*. ج ۴. تهران: علمی و فرهنگی.

فتوحی، محمود. ۱۳۸۵. *بلاغت تصویر*. تهران: سخن.

—————. ۱۳۹۳. *سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها*. تهران: سخن.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۶۶. *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. نیویورک.

فهمی نجم، طاهره. ۱۳۹۲. *بررسی جلوه‌های عاشق و معشوق در داستان شیخ صنعان با*

ترجمان‌الاشواق ابن عربی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

لیکاف، جرج و مارک جانسون. ۱۳۹۶. *استعاره‌هایی که باور داریم*. برگردان راحله گندمکار.

تهران: علمی.

مولوی، جلال الدین محمد. ۱۳۸۶. *کلیات دیوان شمس تبریزی*. تهران: صدای معاصر.

مهرابی، معصومه. ۱۴۰۰. «استعاره‌های مفهومی در حکایت شیخ صنعان و دختر ترسا از *منطق الطیر*

عطار و ارزیابی ترجمه انگلیسی آن از دیدگاه زیان‌شناسی شناختی - فرهنگی». *نهمین همایش*

ملی متن‌پژوهی ادبی. صص ۱۹-۱.

میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. ۱۳۳۱. *کشف‌الاسرار و عده‌الابرار*. ج ۱. تهران: مطبئه مجلس.

هاشمی، زهره. ۱۳۸۹. «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون». *ادب‌پژوهی*. ش ۱۲.

صص ۱۳۹-۱۱۹.

—————. ۱۳۹۴. *عشق صوفیانه در آینه استعاره: نظام‌های استعاره‌ی عشق در متون عرفانی*

منشور بر اساس نظریه استعاره شناختی. تهران: علمی.

هاوکس، ترنس. ۱۳۷۷. *استعاره*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: مرکز.

English source

Kovecoses,Z. (2000). *Metaphor and Emotion: Language, Culture and Body in Human feeling*. Cambridge: Cambridge University Press.

Kovecses, Z. (2002). *Metaphor: A Practical Introduction*. Oxford and New York

: Oxford University Press.

Kovecoses,Z.(2010). *Metaphor: A Practical Introduction*. Oxford and New York: Oxford University Press.

Grady, J.E. (2007). "Metaphor", in *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*, ed. Dirk Geeraerts and Hubert Guyckens, Oxford: Oxford University Press.

Lakoff, G. & Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live By*. Chicago: University of Chicago Press.

Croft, William & D. Allan Cruse (2004). *Cognitive Linguistics*. London: Cambridge University Press.

Lakoff, G. (1998). "The cotemporary Theory of Metaphor" In: Ortony, A. *Metaphor and Thought*. Second Edition: Cambridge University Press, PP.202-252.

Lakoff, George & Johnson, Mark (2003). *Metaphors We Live by*, Chicago and London, The University of Chicago Press.

References

- Abbāsī, Zahrā. (2019/1397SH). "*Este'āre Mafhūmī-ye Ešq va Xūšehā-ye Ma'nāyī Mortabet bā ān dar Tazkerato al-owlīyā-ye Attār*". *Journal of Persian Literature Research (Gohar Goya)*. No. 2. Pp. 117-146.
- Attār, Farīdo al-ddīn. (2010/1388SH). *Manteqo al-teyr (The logic of the bird)*. Ed. by Mohammad-rezā Šafī'i Kadkanī. Tehrān: Soxan.
- Ātaše-sowdā, Mohammad-alī. (2013/1391SH). "*Tahlīle Ramz-šenāxtī-ye Dāstāne Šeyx San'ān*" ("Cryptographic analysis of the story of Sheikh Sanan"). *Journal of Poetry Studies*. 12th ed. Pp. 1-22.
- Behnām, Mīnā. (2011/1389SH). "*Este'āre-ye Mafhūmī-ye Nūr dar Dīvāne Šams*" ("Conceptual metaphor of light in the Divan of Shams"). *Literary Criticism*. No. 10. Pp. 91-114.
- Dāvūdī-moqaddam, Farīde. (2010/1388SH). "*Sabk-šenāsī-ye Hekāyate Šeyx San'ān az Dīd-gāhe Taqābole Nešānehā*". *Journal of Persian Poetry and Prose Stylology (Bahar Adeb)*. No. 3. Pp. 63-80.
- Ebne Arabī, Mohyīo al-ddīn. (2005/1383SH). *al-tajallīyāt (Manifestations)*. Tr. by Mohammad Hoseyn Dehqānī Fīrūz-ābādī. Tehrān: Sahīfe-ye Ma'refat.
- ebne Arabī, Mohyīo al-ddīn. (2007/1385SH). *Šarhe Naqšo al-fosūs*. Tehrān: Xoršīd Bārān.
- ebne Na'im Esfahānī, Ahmad ebne abdo al-llāh. (2007/1385SH). *Hellīyato al-owlīyā va Tabaqāto al-asfīyā (The solution of the saints and the classes of the sages)*. 9th Vol. Qāhereh: dāro al-fekr.
- Esparham, Dāvūd. (2017/1395SH). "*Mafhūme (Taqlībe Ešqe Kabīr) dar Motūne Sūfīye (bā Ta'kīd bar Āsāre Mowlānā)*". *Journal of mystical studies*. No. 23. Pp. 5-38.
- Fahīmī, Najm, Tāhere. (2014/1392SH). *Barrasī-ye Jelvehā-ye Āšeq va Ma'sūq dar Dāstāne Šeyx San'ān bā Tarjomāno al-ašvāq ebne Arabī. Master's thesis. Islamic Azad University, Central Tehran branch.*
- Farāxteh, Allāh-yār and Fāteme Modarresī & Bahman Nozhat. (2020/1398SH). "*Dalāyele Balāqī-ye Zekre Nahād dar Dāstāne Šeyx San'ān az Dīd-gāhe Elme Ma'ānī be Ostād abdo al-hoseyne Zarrīn-kūb*" ("Rhetorical reasons mentioned in the story of Sheikh Sanan from the perspective of semantics to Professor Abdolhossein Zarrinkoob"). *Literary techniques*. No. 3. Pp. 47-68.
- Ferdowsī, abo al-qāsem. (1987/1366SH). *Šāh-nāme*. Ed. by Jallāl Xāleqī Motlaq. New York.

Forūzān-far, Badī'o al-zamān. (2001/1379SH). *Ahādīs va Qesase Masnavī (Hadiths and stories of Masnavi)*. Tr. by Hoseyn, Dāvūdī. Tehrān: Amīr-kabīr.

Fotūhī, Mahmūd. (2007/1385SH). *Belāqate Tasvīr (Image rhetoric)*. Tehrān: Soxan.

Fotūhī, Mahmūd. (2015/1393SH). *Sabk-šenāsī: Nazarīyehā, Rūy-kardhā va Ravešhā (Stylistics: Theories, approaches and methods)*. Tehrān: Soxan.

Hāšemī, Zohre. (2016/1394SH). *Ešqe Sūfiyāne dar Āyīne-ye Este'āre: Nezāmhā-ye Este'ārī-ye Ešq dar Motūne Erfānī-ye Mansūr Bar-asāse Nazariye-ye Este'āre-ye Šenāxtī (Sufi love in the mirror of metaphor: metaphorical systems of love in prose mystical texts based on the theory of cognitive metaphor)*. Tehrān: Elmī.

Hāšemī, Zohre. (2011/1389SH). "Nazarīye-ye Este'āre-ye Mafhūmī az Dīd-gāhe George Lakoff va Mark Johnson" ("Conceptual Metaphor Theory from the Viewpoint of Lycoff and Johnson"). *Literature Research*. No. 12. Pp. 119- 139.

Hasanī, Mas'ūd and Farhād Dard-garīyān & Alī Pedrām Mīrzāyī. (2022/1400SH). "Nagde Ōstūre-šenāxtī-ye Hekāyate Šeyx San'ān dar Manteqo al-tteyre Attāre Neyšābūrī bar Mabnāye Nazariye-ye Manāsek-gozār" ("Critical Mythological Critique of Sheikh Sanan's Story in Attar Neyshabouri Al-Tair Zone Based on Ritual Theory"). *Mystical and Mythological Literature*. No. 62. Pp. 147-177.

Hawkes, Terence. (1998/1377SH) *Este'āre (Mataphor)*. Tr. by Farzāne Tāherī. Tehrān: Markaz.

Holy Qor'ān.

Lakoff, George and Johnson, Mark. (2018/1396SH). *Este'ārehā-yī ke Bāvar Dārīm (Metaphors we live by)*. Tr. by Rāhele Gandom-kār. Tehrān: Elmī.

Mehrābī, Ma'sūme. (2021/1400SH). "Este'ārehā-ye Mafhūmī dar Hekāyate Šeyx San'ān ba Doxtare Tarsā az Manteqo al-tteyre Attār va Arzyābī-ye Tarjome-ye Engelīsī-ye ān az Dīd-gāhe Zabān-šenāsī-ye Šenāxtī- Farhangī". *The 9th National Literary Textual Research Conference*. Pp. 1-19.

Meybodī, abo al-fazl Rašīdo al-ddīn. (1955/1331SH). *Kašfo al-asrār va Oddato al-abrār*. 1st ed. Tehrān: Matbe-ye Majles.

Mowlavī, Jallālo al-ddīn Mohammad. (2008/1386SH). *Kollīyāte Dīvāne Šamse Tabrīzī*. Tehrān: Sedā-ye Mo'āser.

Qazālī, Abū Hāmed Mohammad. (1983/1361SH). *Ehyā'e Ōlūmo al-ddīn (Revival of the sciences of religion)*. 4th Vol. Tehrān: Elmī va Farhangī.

Rasūlī, Mohammad-rezā and Kiyūmarsī, Parīsā. (2011/1389SH). "Barrasī-ye Mafhūme Ešq az Dīd-gāhe Robert Sternberg dar Hekāyate "Šeyx San'ān" Attār va Namāyeš-nāme-ye Fāntezī-ye Šeyx San'ān Mohammad-hoseyn Meymandī-nežād' ("Study of the concept of love from the point of view of Robert Sternberg in Attar's story" Sheikh Sanan "and Sheikh Sanan Mohammad Hossein Meymandinejad's fantasy play"). *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature. Islamic Azad University- South Tehran Branch*. No. 54. Pp. 109-133.

Rezā-pūr, Zeynab. (2020/1398SH). "Naqd va Tahlīle Ōlgū-ye Tahlīlī Tafsīrī-ye Hārūt va Mārūt dar Dāstāne Šeyx San'ān bā Tekye bar Nazariye-ye Gerard Genette" ("Critique and analysis of the interpretive model of Harut and Marut in the story of Sheikh Sanan based on the theory of Gerard Janet"). *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature. Islamic Azad University- South Tehran Branch*. No. 21. Pp. 177-203.

Šarīfī, Mohammad and Šarīfīyān, Mehdī. (2011/1389SH). "Kešeš va Kūšeš dar Āsāre Attāre Neyšābūrī" ("Stretch and effort in the works of Attar Neyshabourī"). *Mysticism in Persian Literature*. No. 4. Pp. 80-93.

Towfīqī, Hasan, Alī Tasnīmī & Mahyār Alavī Moqaddam. (2017/1395SH). "Vā-kāvī-ye Ōlgūhā-ye Nezām-mande Este'ārī va Sūrathā-ye Balāqī: Motāle'e-ye Moredī-ye Še're Rūdakī". *Journal of Applied Rhetoric and Rhetorical Criticism*. Pp. 125-142.

The Conceptual Metaphor of Love in the Story of Sheikh Sanān

*Omid vahdānifar

The Assistant Professor of Persian Language and Literature, University of Bojnord

**Safoorā Entezāri

MA in Narrative Literature, Kosar University of Bojnord

In the present research, with a linguistic approach, we examine the conceptual metaphor of love in the story of Sheikh Sanān from the mystical book of Attār of Nishapur, *Mantiq-ut-Tayr*, taking into account the theory of George Lakoff and Mark Johnson. For this purpose, we have divided the story into three periods of sharia (law), tariqat (mystical way) and truth, and in order to understand the abstract concepts of love, we have analyzed all three periods by using analytical-comparative method. Also, based on the conceptual metaphor of love, some examples of the verses of the story have been examined. The findings of the research show that Attār has used various conceptual metaphors to represent love in the story of Sheikh Sanān. The micro-metaphors used in the surface structure of the story have a basic substructure called "mystical love" that gives them coherence. In terms of frequency, the macro-metaphors of the story are placed in three categories: ontological, orientational and structural metaphors. If we pay attention to the metaphors in the story, it becomes clear that the macro-metaphor "God is love" is the most central metaphor and all micro-metaphors have played a role in the evolution of this macro-metaphor.

Keywords: Conceptual Metaphor, Sheikh Sanān, Attār of Nishapur, Love, Mysticism.

*Email: o.vahdanifar@gmail.com

**Email: entezarisafoura@gmail.com

Received: 2022/06/06

Accepted: 2022/07/06